

## رویارویی سنت و تجدد

خسرو ناقد

شرق، ش ۸۶۵، ۸۶/۳/۳

**چکیده:** یکی از مسائل بنیادی و اساسی که ایران، حداقل در طول صد و پنجاه سال گذشته، با آن روبرو بوده است، تقابل و رویارویی سنت و تجدد و چگونگی گذار از این تنگنای تاریخی است. همین تقابل، باعث یکی از علل ناکامی نهضت‌های اجتماعی اخیر بوده است. سیدمحمد خاتمی نقد سنت و تجدد را در امتداد طرح گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها می‌داند و اصولاً باور دارد که چنین گفت‌وگوهایی برای درک و دریافت درست معضل تقابل سنت و تجدد لازم و مفید است.

دهمین سالگرد انتخابات دوم خردادماه ۱۳۷۶ بهانه‌ای است تا نقطه نظرات محمد خاتمی را پیرامون یکی از اساسی‌ترین معضلات جامعه ایران بازخوانی و بررسی کنیم. او در این راه به درستی دریافت که یکی از مسائل بنیادی و اصولاً اساسی‌ترین چالشی که ایران و ایرانی، حداقل در طول صد و پنجاه سال گذشته، با آن روبرو بوده است، تقابل و رویارویی سنت و تجدد و چگونگی گذر از این تنگنای تاریخی است. سیر وقایع و رویدادهای ده سال گذشته نیز نشان داد که او مشکل را شناخته و دقیقاً بر مسأله‌ای حیاتی دست‌گذاشته است. خاتمی نقد سنت و تجدد را در امتداد طرح گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها می‌داند و اصولاً باور دارد که چنین گفت‌وگوهایی برای درک و دریافت درست معضل تقابل سنت و تجدد لازم و مفید است. او رویارویی سنت و تجدد را مسأله‌ای بنیادین می‌داند که گریبان‌گیر اغلب جوامع

شرقی شده است و با طرح آن در سطح جهانی و مخاطب قرار دادن جامعه بشری و اندیشمندان، روشن فکران و دولتمردان جهان، در صدد بود تا نه تنها علل مشکلات و ریشه مسائل ملی و منطقه‌ای را بازگو کند، بلکه نشان دهد که دفع بحران‌های موجود در جهان و از آن جمله کابوس گسترش تروریسم و علت اصلی بروز اختلافات میان جوامع غربی و شرقی - خاصه میان غرب و جهان اسلام - در حل معقول و منطقی مسأله «تقابل سنت و تجدد» است. با پیدایش تمدنی نوین، فرهنگ متناسب با آن نیز به تدریج استقرار می‌یابد. اما زوال تمدن کهن و پیدایی تمدنی نو، به معنای از میان رفتن تمام آثار و اثرات فرهنگی تمدن زوال یافته نیست. مردمانی که روزگاری در گستره تمدنی دیگر می‌زیسته‌اند، با فروپاشی آن، هنوز با آثار فرهنگ کهن زندگی می‌کنند و تأثیرات جدی آن در متن جان و ذهنشان به جا مانده است. چنین مردمی در مواجهه با تمدن و فرهنگ جدید دچار تضاد می‌شوند و ارزش‌هایی که با جان و روح آنان دمساز است، با ارزش‌ها، معیارها و باورهای تمدن جدید سر سازگاری ندارد و نهایتاً در تضاد است. تجربه به ما نشان داده است که راه سنتگرایان افراطی و روش تجددگرایان تندرو همواره با شکست مواجه شده است.

براساس تجربه‌های یکصد و پنجاه سال گذشته، می‌توان نتیجه گرفت که در دنیای امروز با صدور احکام شرعی و خیال‌پردازی، نمی‌توان از ورود و نفوذ تمدن و فرهنگ غرب به درون جامعه جلوگیری کرد. از سوی دیگر، با بخشنامه و تصویب منشور و جز اینها نیز نمی‌توان سنت را از جوامع بیرون راند. اما آنچه در این میان، مهم و اساسی است، طرز برخورد و شیوه یافتن راهکارهایی برای این معضل است. از این رو با آنکه جوامع غربی کمتر درگیر مسائل مبتلا به سنتگرایی افراطی‌اند، با این همه متکفران غربی نیز خود را از پرداختن به این مسائل بی‌نیاز نمی‌بینند. تمدن غرب نیز امری بشری است و از این رو، نسبی و گذرا، مگر آنکه ادعا کنیم که با برآمدن خورشید تمدن جدید، چشمه پرسش‌ها و نیازهای معنوی و نیازمندی‌های مادی انسان نیز خشکیده شده است.

فراموش نکنیم که تمدن پاسخی است به روح کاوشگر انسان که پیوسته از جهان هستی، عالم و آدم پرسش می‌کند و این نیازهای تازه آدمی است که همواره او را به تلاش و کوشش برای رفع آنها می‌کشاند. مگر تمدن از پاسخی که انسان به پرسش‌ها و نیازهای گوناگون خود می‌دهد، پدید نمی‌آید؟ البته در این فرآیند آن دسته از پرسش‌ها و نیازهای آدمی برتری و اهمیت دارد که تمدن‌زاست. اگر بپذیریم که پرسش‌ها و نیازهای انسان با گذر زمان و تغییر

زمانه، دگرگون می‌شود و رنگی دیگر و اثری تازه به خود می‌گیرد، باید بپذیریم که تمدن‌ها نیز دگرگون می‌شوند و تمدنی پایدار و پاینده وجود ندارد.

هر تمدنی مادام که با اتکا به نیروی ذاتی خود بتواند پرسش‌های انسان‌ها را پاسخ گوید و نیازهایشان را برآورد، پایدار می‌ماند. تمدن غرب در کنار اکتشافات جدید و تکنولوژی مدرن، آزادی اندیشه، حاکمیت قانون، حق حاکمیت مردم و مهم‌تر از همه، نهادی کردن، این اصول و دستاوردهای بسیار دیگر را برای انسان‌ها ممکن ساخت. ولی یادآور می‌شود که استعمار و سرکوب‌خشن و خونبار ملت‌هایی که به حوزه تمدنی غرب تعلق نداشتند نیز از پیامدهای دوران مدرن است. غارت سرمایه‌های مادی و انسانی، نابودی محیط زیست و محو بسیاری از ارزش‌های انسانی و دستاوردهای معنوی و اخلاقی، روی دیگر تمدن غرب است.

خاتمی بر این باور است که در اولین قدم باید تمدن و تاریخ و فرهنگ غرب را واقعاً شناخت و ساختارها و ساز و کارهای آن را دریافت. البته در این راه به پایه‌های سنتی تمدن‌ها نیز نمی‌توان بی‌توجه بود؛ چراکه هویت تاریخی و اجتماعی ملت‌ها در آنها نهفته است. خاصه ملت‌هایی با تمدنی کهن و فرهنگی پرمایه، ولی اضافه می‌کند که سنت نیز چون تمدن امری بشری و قابل تغییر و تحول است. اصولاً بخش عمده آنچه امروز سنت نامیده می‌شود، ساخته دست بشر و نیاز دورانی از حیات اجتماعی اوست و بی‌گمان متأثر از وضع زمان و شرایط تاریخی و وضعیت اجتماعی است، از این رو متحول و تغییر پذیر می‌باشد. سنت نه جاودانه است و نه مقدس؛ چنان که نظام‌های حکومتی نیز ابدی و مقدس نیستند و لاجرم حفظ و حمایتشان در هر شرایطی از او واجب و اجابت نیست. اگر قبول داریم که سنت و نظام‌های پرآمده از سنت امری بشری است و اگر بپذیریم که هیچ ساخته انسان نباید حیات هستی او را محدود و مسدود کند، بنابراین حفظ سنتی که دوران آن به پایان رسیده است، چیزی نیست جز تحمیل قالبی تنگ بر وجود آزادی‌طلب و روح گسترش‌خواه انسان.

با این همه، ما محکوم به حل شدن در فرهنگ و تمدن غرب نیستیم؛ مگر آنکه از نقش آزادی و اراده انسان که بی‌گمان تحت تأثیر محیط و تاریخ و اجتماع است - ولی اسیر این عوامل نیست - غافل شویم.

پرسش بلندپروازانه خاتمی این است که چرا ما نتوانیم با گذار از مرحله کنونی و با فراتر رفتن از امروز، نسبتی نو و ارتباطی تازه با وجود و عالم هستی پیدا کنیم و بانگ‌رش و بینشی

جدید، در شکل دادن و پیدایش تمدنی تازه سهیم و همراه شویم؟ تمدنی که هم بر گذشته هویت‌ساز ما تکیه داشته باشد و هم از دستاوردهای بزرگ و اعجاب‌انگیز تمدن جدید بهره گرفته باشد. بی تردید توشه راه و دستمایه اصلی ما در رسیدن به این مقصد عالی، همواره باید «نقد سنت» و «نقد تجدد» باشد.

## ● اشاره

علی اختر شمس

۱. این مقاله به جهت سالگرد دوم خرداد ۱۳۷۶ نوشته شده است. نویسنده معتقد است دوران اصلاحات، نه تنها نقطه عطفی در تاریخ جمهوری اسلامی به شمار می‌آید، بلکه رویدادهای آن می‌تواند به عنوان نمونه‌ای جامع‌شناختی در نظر گرفته شود. اینک در دهمین سالگرد انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ بهانه‌ای در دست است تا نقطه نظرات محمد خاتمی را پیرامون یکی از اساسی‌ترین معضلات جامعه ایرانی بازخوانی و بررسی کنیم و آن مسأله سنت و تجدد است که آقای خاتمی در این راه چنان با دشواری‌هایی مواجه شد که به رغم نخستین گام‌های موفقیت‌آمیز، خود نیز سخت در هزار توی آن گرفتار آمد و به سختی و آهستگی بسیار توانست گامی چند در این راه بردارد و سرانجام در حالی صحنه سیاست اجرایی کشور را ترک گفت که به «فرصت سوزی» و عدم پیگیری مطالبات انتخاب‌کنندگان متهم شد.

۲. نکته قابل ذکر این‌که، معضلات دوران اصلاح‌طلبی بیشتر آنی است که نویسنده فقط به یک مورد آن اشاره دارد. همین‌طور معلوم هم نبوده که آقای خاتمی در نخستین گام‌های خود موفق بوده است و اگر موفقیت داشته مرهون مردم شریف ایران است. از طرفی وقتی از سنت و تجدد صحبت می‌کنیم باید تعریفش معلوم گردد تا مراد نویسنده مشخص گردد؛ زیرا باید بین تجددگرایی و تجدد فرق قایل باشیم. زیرا عده‌ای ناخواسته در گودال اشتراک لفظی فرو می‌افتند. تجددگرایی از جنبه نگرشی و گرایش و وجه عقیدتی و احساسی فرهنگ جدید غرب حکایت می‌کند، این جنبه خود بر اصولی استوار است که عبارت است از اومانیسیم، اصالت منفعت یا سودانگاری، لیبرالیسم، عقلانیت، فردگرایی، سکولاریسم. تجدد مجموع اوصاف و ویژگی‌هایی است که در مقطعی از تاریخ درون فرهنگ جدید غرب در اروپای غربی و آمریکای شمالی آشکار شد؛ به بیان دیگر، مدرنیته و صف انسانی است که از حدود پانصد سال پیش در غرب ظهور کرده است.<sup>۱</sup> سنت‌گرایی (traditionalism) در اینجا به معنای گرایش آگاهانه به آموزه‌هایی است که درست در برابر اصول و عقاید تجددگرایی (modernism) قرار دارد.

بازتاب اندیشه ۸۷  
۲۰  
رویارویی  
سنت و تجدد

۱. جهت اطلاع رجوع شود به: محمدرضا کاشفی، فرهنگ و عینیت غرب، ص ۱۴۰ به بعد.

۲. حال این پرسش مطرح است که مراد از سنت چیست؟ آیا مراد رسم، عرف، عادت و شیوه زندگانی گذشتگان است یا سنت دینی-تاریخی و یا چیز دیگر؟ در جواب باید گفت سنت به مجموعه «حقایق همه‌جایی و همیشگی (universal truths)» گفته می‌شود. به اعتقاد سنت‌گرایان، انسان ذاتاً دو موهبت دارد که عبارتند از: فراگیر بودن و انحصاری بودن است؛ یعنی اینکه همه انسان‌ها بی‌هیچ استثنایی، از آن بهره می‌برند و موجود دیگری واجد آن نیست و آن تعقل است. و این انسان از طریق تعقل به مجموعه حقایقی دست می‌یابد که این حقایق حقیقی هستند و رنگ زمان و مکان، شرق و غرب به آن نمی‌گیرد. و آنچه که از حقایق محسوب می‌شوند عبارتند از: الف) حقایق ما بعد الطبیعی؛ ب) حقایق انسان‌شناختی؛ ج) حقایق اخلاقی و معنوی. لذا از همین جهت است که رنه گنون معتقد است که تنها راه رهایی از «بحران دنیای متجدد» همان بازگشت به سنت و برقراری دوباره سلسله مراتب ارزشی سنتی در جمیع شئون زندگی است. به بیان دیگر، از دیدگاه رنه گنون دنیای جدید در نور تعلیمات سنتی به عنوان مرحله نهایی یک حرکت به سوی پایین است که ویژگی اصلی‌اش به نفی هر چیز معنوی است. راه خروج از این پرتگاه در دیدگاه او بازگشت تمام به سنت است.

لذا به نظر می‌رسد نویسنده، معنی دیگری از سنت ارائه داده است و فقط از ظاهر واژه سنت بهره برده است نه معنی واقعی؛ زیرا اگر سنت همان تعریف و ویژگی‌ها باشد که در بالا گفتیم، پس نمی‌توان به راحتی از سنت‌ها گذشت و حال این‌که نویسنده معتقد است سنت نه جاودانه است و نه مقدس. چنان‌که نظام‌های حکومتی نیز ابدی و مقدس نیستند. اگر قبول داریم که سنت و نظام‌های برآمده از سنت امری بشری است و اگر بپذیریم که هیچ ساخته انسان نباید حیات و هستی او را محدود و مسدود کند، بنابراین فقط سنتی که دورانش به پایان رسیده است چیزی نیست جزء تحمیل قالبی تنگ بر وجود آزادی‌طلب و روح گسترش‌خواه انسان. لذا نویسنده در معنی سنت خلط کرده است و انسان جدید غرب با کنار گذاشتن این عوامل است که دچار بحران شدید شده است و مشابه امروز انسان متجدد به تکنولوژی و علم دست یافته است، اما انسان نو نشده است بلکه در بُعد انسانی خود دچار عقب‌گرد و سرگردانی است.

۴. اشتباه دیگر نویسنده در معنای تمدن است. اصولاً تمدن بر عناصر مادی استوار است و فرهنگ بر عناصر معنوی و اندیشه‌ای و این فرهنگ است که یک تمدن را ایجاد می‌کند. اگر چه بعضی‌ها بین فرهنگ و تمدن فرقی نمی‌دانند و هر دو را به یک معنا به‌کار می‌برند. نویسنده در این مقاله، بین تمدن خلط و دچار تناقض شده است، یک بار می‌گوید: «هر تمدنی مادام که با اتکا به نیروی ذاتی خود بتواند پرسش‌های انسان‌ها را پاسخ گوید و نیازهایشان را برآورد، پایدار می‌ماند» و از طرف دیگر می‌گوید: «تمدن امر بشری است و از این رو، نسبی و گذرا». لذا نویسنده عنوان نمی‌کند مراد از تمدن چیست و کلام تمدن

پایدار و کلام تمدن گذراست و همین تناقض نویسنده را وادار کرده که دچار افتراء و تهمت شود: «در دنیای امروز با صدور احکام شرعی و خیال‌پردازی نمی‌توان از ورود و نفوذ تمدن و فرهنگ غرب به درون جامعه‌ای جلوگیری کرد.» چون تا حال کسی از طریق احکام شرعی و فتوا نگفته تمدن‌ها بد هستند، بلکه اندیشمندان اسلامی معتقدند، تا زمانی که غرب، انسانیت را از انسان بخواهد بگیرد در گمراهی خواهد بود. بنابراین می‌توان گفت: انسان متجدد امروز، در بعضی از اصول خود دچار بحران شده است و راه برون‌رفت از این بحران، نگاه مجدد به سنت است و این حاصل نمی‌شود مگر با بازسازی و بازسازی اندیشه‌ها در مفاهیم و اصول.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

بازتاب اندیشه ۸۷

۶۲

رویارویی  
سنت و تجدد